

محمد بن عبدالوهاب، تكفیری قرن  
دوازدهم

## محمد بن عبدالوهاب، تکفیری قرن دوازدهم

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمانان قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به "وهابیت" است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است و به تکفیر عموم مسلمانان پرداخته است. در این مقاله به زندگی نامه محمد بن عبدالوهاب و کارها و عقاید او و دیدگاه اهل سنت نسبت به وی پرداخته می‌شود.

### مقدمه

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمانان قرار گرفته، فرقه‌ای موسوم به "وهابیت" است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است و به تکفیر عموم مسلمانان پرداخته است.

### شرح حال محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال 1111ه. ق متولد شد و در سال 1206ه. ق از دنیا رفت. دوران کودکی را در شهر خود "عیینه" نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنبلی‌ها شد و نزد علمای "عیینه" به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود.

او با پدرش به شهر "حریمله" هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمد بن عبدالوهاب، عقاید خرافاتی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می‌ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود "عیینه" فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمد بن عبدالوهاب درآورد. لکن این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. به همین دلیل از ترس اینکه امیر او را ترور کند به "درعیه" شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در "عیینه" بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در "درعیه" نیز با محمد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمد بن سعود او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر "عیینه" داد و سپس آل سعود را برای حمله به

"عیینه" تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

محمد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و... [1] پس از پیروزی بر "عیینه" به سرزمین های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی بدعت، شرک و مظاهر آن، از میان مسلمانان به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادش را به خاک و خون می کشیدند. [2]

پس از ورود به قریه "فصول" از حوالی أحساء و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. [3] وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشتت و درگیری میان مسلمانان شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که "لورد کورزون" در توصیف شریعت وهابیت می گوید: "این عالی ترین و پربهاترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است". [4]

با اینکه محمد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی "جولد تسهیر" او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می نماید. [5]

### افراط محمد بن عبدالوهاب در تکفیر

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراط گری در تکفیر است.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمانان غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب "الدرر السنیة" از عبدالرحمان بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است.

#### 1. تکفیر علمای عارض

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... وأنا فی ذلک الوقت لا أعرف معنی لا إله إلا الله، ولا أعرف دین الإسلام قبل هذا الخیر الذی من الله به، وكذلك مشایخی ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنه عرف معنی لا إله إلا الله أو معنی الإسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشایخه أن أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه. [6]

... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای منطقه "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی مدح کرده که در او نیست.

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خود و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ

کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: "اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَاتَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ"؛ (توبه: 31) "آنها دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند" سپس می گوید:

فسرّها رسول الله والأئمّة من بعده بهذا الّذى تسمونه (الفقه) وهو الّذى سمّاه الله شركاً واتخاذهم أرباباً لا أعلم بين المفسرين خلافاً فى ذلك...[7]

این آیه را رسول خدا و پیشوایان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و برگزیدن معبودی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافتی در این معنا بین مفسرین نمی دانم...

2. نسبت شرک به علمای اسلام و اشخاص

او در جایی دیگر درباره علمای اسلام و مشایخ و اساتید خود می گوید:

... و لم يميزوا بين دين محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و دين عمرو بن لحي الّذى وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح.[8]

آنان بین دین محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و دین عمرو بن لحنی که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است. و اما اینکه عمرو بن لحنی کیست، به قصه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید:

اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد، عمرو بن لحنی بود. او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: این بت هایی است که آنها را عبادت می کنیم و هر گاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند.

عمرو بن لحنی به آنان گفت: آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت کنیم؟ او با خود بت بزرگی به نام "هبل" برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد.[9]

عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمانان و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحنی بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از علمای حنابله بوده می گوید:

نذكر لك أنك أنت وأباك مصرّحون بالكفر والشرك والنفاق!!... أنت وأبوك مجتهدان فى عداوة هذا الدين ليلا ونهاراً!!...إنك رجل معاند ضالّ على علم، مختار الكفر على الإسلام!!... وهذا كتابكم فيه كفركم!!.[10]

من به تو تذکر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده اید!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!!... و این است کتاب شما که کفر شما را ثابت می کند!!

او نیز می گوید:

فأما ابن عبداللطيف وابن عفالق وابن مطلق فسبابة للتوحيد!... وابن فيروز هو أقربهم إلى الإسلام. [11]

اما ابن عبداللطيف و ابن عفالق و ابن مطلق اينان دشنام دهنده توحيدند!!... و ابن فيروز از همه آنان به اسلام نزديك تر است.

این در حالی است که خود محمد بن عبدالوهاب اعتراف کرده که ابن فيروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: "كافر كَفْرًا أَكْبَرَ مَخْرَجَ مِنَ الْمَلَّةِ" [12]؛ "او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است".

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. [13]

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت:

... طحت علی ابن غنام وغيره وتبرأت من ملّة إِبْرَاهِيمَ وَأَشْهَدْتَهُمْ عَلَى نَفْسِكَ بِاتِّبَاعِ الْمُشْرِكِينَ... [14]

... تو ابن غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. [15]

محمد بن عبد الوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است. بلکه او می گوید: هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است. [16]

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آنها، تکفیر کرده است. [17]

او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛ گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می کنند. [18]

او فخر رازی صاحب تفسیر معروف "التفسیر الکبیر" را تکفیر کرده و می گوید:

إنّ الرّازی هذا آلف کتاباً یحسّن فیهِ عبادة الكواكب. [19] فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است.

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمان کرده است. [20] و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و

دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب "سیر اعلام النبلاء" ذهبی را مطالعه کند پی می برد که او چه بسیاری از متکلمین اسلامی را ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری،

از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

### 3. تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله:  
(الف) تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید:

إِنَّ دِينَهُمْ هُوَ الَّذِي بَعَثَ رَسُولَ اللَّهِ بِالْإِنذَارِ عَنْهُ. [21] همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) - همان دینی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.  
(ب) اهالی "بدو"

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویی از اسلام نزد آنان نیست؛  
گرچه به شهادتین تکلم نمایند. [22]

(ج) اهالی "وشم"

او تمام اهالی "وشم"؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. [23]

(د) اهالی "سدیر"

او تمام اهالی "سدیر" را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. [24]

(ه) اهالی "أحساء"

او می گوید: "إِنَّ الْأَحْسَاءَ فِي زَمَانِهِ يَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ" [25]؛ "همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند".

(و) قبیله "عنیزه"

او درباره اهالی این قبیله می گوید: "إِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْبَعْثِ" [26]؛ "آنان به قیامت ایمان نمی آورند".

(ز) قبیله "طفیر"

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. [27]

(ح) قبیله "عینیه و درعیه"

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینیه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. [28]

وی مدعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند. [29]

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می گوید:

وكثير من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل ويغوث ويعوق ونسراً واللات والعزى ومناة!! فإن جاد فهمه عرف أن المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل شمسان وإدریس وأبوحدیة ونحوهم منها. [30]

و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزى و منات را نمی شناسند!! اگر فهم درستی داشتند می فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو اینها از خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو اینها، از قبیل عبادت همان بت ها است. 2.

وی می گوید: "شرك كفار قريش دون شرك كثير من الناس اليوم" [31]؛ "درجه شرك كفار قريش، پایین تر از شرك مردم امروز است".

او همچنین می گوید: فإذا علمت هذا وعلمت ما عليه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشركاً من المشركين الذين قاتلهم النبي (صلی الله علیه وآله وسلم). [32]

هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می فهمی که کفر و شرك افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان به

قتال پرداخت.

او در جایی دیگر می گوید:

لَانْكَفِرُ إِلَّا مِنْ بَلْغَتِهِ دَعْوَتَنَا لِلْحَقِّ وَوَضَحَتْ لَهُ الْمَحْجَّةُ وَقَامَتْ عَلَيْهِ الْحِجَّةُ وَأَصْرٌ مُسْتَكْبِرًا مَعَانِدًا، كَغَالِبٍ مَا نَقَاتْلَهُمْ الْيَوْمَ يَصْرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْإِشْرَاكُ وَيَمْتَنِعُونَ مِنْ فِعْلِ الْوَأَجِبَاتِ وَيَتَظَاهَرُونَ بِأَفْعَالِ الْكِبَائِرِ وَالْمَحْرَمَاتِ... [33]

ما تکفیر نمی کنیم مگر کسی را که دعوت حقّ ما به او رسیده و برهان و دلیل بر او واضح شده و حجت بر او قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود اصرار می ورزد؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می جنگیم. این افراد بر شرک ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرّمات کبیره تظاهر می نمایند... مقصود وی از شرک ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که به خیال او شرک به حساب می آیند.

بن باز مفتی تکفیری های معاصر

شیخ عبدالعزیز بن باز یکی از مفتیان اخیر عربستان که بسیار مورد توجه وهابیان بوده و مدتی است فوت نموده می گوید: فمن قال من الناس في أي بقعة من بقاع الأرض: يا رسول الله! ويا نبی الله أو يا محمد اغثنی أو ادرکنی أو انصرنی أو اشفنی أو انصر امتک أو اشف مرض المسلمین أو اهد ضالتهم أو ما اشبه ذلك فقد جعله شريكاً لله في العبادة. [34]

هر کسی از مردم در هر جای کره زمین بگوید: ای رسول خدا، ای نبی خدا، ای محمد! کمک کن مرا، دریاپ مرا، یاری کن مرا، شفا ده مرا، یاری ده امتت را، شفا ده مریضان مسلمانان را، هدایت کن گم شده مسلمانان را و مانند آن، برای خدا شریک در عبادت قرار داده است. در جایی دیگر می گوید:

ولا شك انّ المستغيثين بالنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) أو بغيره من الأولياء والأنبياء أو الجن انما فعلوا ذلك معتقدين انهم يسمعون دعاءهم ويقضون حاجتهم، وانهم يعلمون احوالهم، وهذه انواع من الشرك الأكبر؛ لانّ الغيب لا يعلمه إلاّ الله عزّوجلّ، ولانّ الأموات قد انقطعت أعمالهم و تصرفاتهم في عالم الدنيا. [35]

شکّی نیست که استغاثه کنندگان به پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم)، اولیا، انبیا، ملائکه یا جنّ، این عمل را به این اعتقاد انجام می دهند که آنان دعایشان را شنیده و از احوالشان اطلاع دارند و حاجتشان را برآورده خواهند کرد، این امور انواعی از شرک اکبر است؛ زیرا غیب را غیر از خدا کسی دیگر نمی داند. و نیز اموات؛ چه انبیا و چه غیر انبیا اعمال و تصرفاتشان در عالم دنیا با مرگ منقطع گردیده است.

همچنین می گوید:

وامّا دعاء الميت و الإستغاثة به وطلب المدد منه، فكل ذلك من الشرك الأكبر، و هو من عمل عباد الاوثان في عهد النبي (صلى الله عليه وآله وسلم).. [36]

و اما صدا زدن میت و استغاثه به او و طلب مدد از او، همه از انواع شرک اکبر و از عمل عبادت کنندگان بت ها در عهد پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) است...

مقایسه ای بین خوارج و وهابیان

با مراجعه به تاریخ خوارج و بررسی حالات آنان روشن می شود که در موارد گوناگونی این دو فرقه شبیه یکدیگرند، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1. همان گونه که خوارج آرای شاذ و خلاف مشهور داشتند؛ مثل قول به اینکه مرتکب گناه کبیره کافر است، وهابیون نیز چنینند.

2. خوارج معتقدند می توان دار الاسلام را در صورتی که ساکنان آن مرتکب گناه کبیره شوند، دار الحرب نامید. وهابیان نیز این گونه اند.

3. در سخت گیری در دین و جمود و تجرّ در فهم آن شبیه همدیگرند؛ خوارج به کلمه "لا حکم الا لله" تمسک کرده و امام علی (علیه السلام) را از حکومت خلع کردند، وهابیان نیز با ملاحظه برخی از آیات و عدم توجه به بقیه، حکم به تکفیر مسلمانان می نمایند.

4. همان گونه که خوارج از دین خارج شدند، وهابیان نیز با اعتقادات خرافی و باطل از دین خارج شدند. لذا در صحیح بخاری حدیثی آمده است که بر آنان قابل انطباق است:

بخاری به سند خود از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که فرمود: مردانی از طرف مشرق زمین خروج می کنند، آنان قرآن می خوانند، ولی از گلوئی آنان تجاوز نمی کند، از دین خارج می شوند؛ همان گونه که تیر از کمان خارج می شود. علامت آنان تراشیدن سر است. [37]

قسطلانی در "ارشاد الساری" [38] در شرح این حدیث می گوید: "من قبل المشرق" یعنی از طرف شرق مدینه؛ مثل نجد و مانند آن.

می دانیم که نجد مرکز وهابیان و موطن اصلی آنان بوده که از آنجا به دیگر شهرها منتشر شدند. و همچنین تراشیدن موی سر و بلند گذاشتن ریش از شعارها و نشانه های آنان است. 5. در احادیث وصف خوارج می خوانیم: "آنان اهل اسلام را می کشند و بت پرستان را رها می کنند". [39] این عمل عیناً در وهابیان مشاهده می شود.

6. عبدالله بن عمر در وصف خوارج می گوید: "اینان آیاتی را که در شأن کفار نازل گشته می گرفتند و بر مؤمنین حمل می نمودند. این عمل در وهابیان نیز هست.

#### تشبیه وهابیان به خوارج توسط علمای اهل سنت

صاوی در حاشیه خود بر تفسیر جلالین سیوطی در ذیل آیه شریفه "قُلْ لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً" (زمر: 44) مقصود این آیه را خوارجی می داند که قرآن و سنت را تحریف کرده و خون ها و اموال مسلمانان را حلال شمرده اند.

او می گوید:

انها نزلت فی الخوارج الذین یحرفون تأویل الکتاب و السنة و یتحلّون بذلک دماء المسلمین و أموالهم، کما هو مشاهد فی نظائرهم و هم فرقة یقال لهم الوهابیة... [40]

این آیه درباره خوارجی نازل شده که قرآن و سنت را تأویل کرده و به آن خون ها و اموال مسلمانان را حلال می دانند، همان گونه که در نظایر آنان که فرقه ای به نام وهابیه هستند مشاهده می شود...

او همچنین درباره علمای وهابی می گوید:

انهم یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون. [41]

آنان گمان می کنند که کسی هستند، آگاه باشید که آنان دروغ می گویند.

ابن عابدین از فقیهان حنفی مذهب نیز معتقد است که پیروان محمد بن عبدالوهاب داخل در خوارج اند. [42]

محمد ابوزهره رئیس دانشکده حقوق الأزهر مصر درباره وهابیان می گوید: "کانوا یشبهون الخوارج الذین کانوا یکفرون مرتکب الذنب" [43]؛ "آنان شبیه خوارجی هستند که مرتکبان گناه را تکفیر می نمودند".

#### وهابیان تکفیری از دیدگاه اهل سنت

اهل سنت نیز به تکفیری بودن وهابیان اعتراف دارند. اینک به کلماتی از آنها اشاره و شرح



احوالشان می کنیم.

1. شیخ احمد زینی دحلان

او می گوید:

و كان كثير من مشايخ ابن عبدالوهاب بالمدينة يقولون: سيضلّ هذا او يضلّ الله به من ابعده و اشقاه، و كان الأمر كذلك. و زعم محمد بن عبدالوهاب ان مراده بهذا المذهب الذي ابتدعه اخلاص التوحيد و التبري من الشرك، و انّ الناس كانوا على الشرك منذ ستمائة سنة، و أنّه جدّد للناس دينهم، و حمل الآيات القرآنية التي نزلت في المشركين على اهل التوحيد...[44] بسیاری از اساتید محمد بن عبدالوهاب در مدینه می گفتند: زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد، و پیش بینی آنها به وقوع پیوست. محمد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن را که درباره مشرکان نازل شده بود بر اهل توحید حمل نمود...

وی که معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می گوید:

و يمنعون من الصلاة على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) على المنابر بعد الأذان حتى انّ رجلاً صالحاً كان اعمى و كان مؤذناً و صلى على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) بعد الأذان بعد ان كان المنع منهم، فاتوا به إلى محمد بن عبدالوهاب فأمر به ان يقتل فقتل. ولو تتبعك لک ماكانوا يفعلونه من امثال ذلك لملاّت الدفاتر و الأوراق، و في هذا القدر الكفاية.[45] آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) بر بالای منابر بعد از اذان منع می نمودند، حتی مردی صالح که کور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن، بعد از اذان بر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) درود فرستاده بود، او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند، سپس او را به قتل رساندند. اگر من برای تو کارهایی را که از این قبیل انجام داده اند بازگو کنم دفترها و ورق ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو کفایت می کند.

2. شیخ محمد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه در سال 1295ه. ق، کتاب "السحب الوايلة على ضرائح الحنابلة" درباره پدر محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

و هو والد محمد، صاحب الدعوة التي انتشر شررها في الآفاق، و لكن بينهما تباين، مع انّ محمداً لم يتظاهر بالدعوة إلا بعد موت والده، و اخبرني بعض من لقيته، عن بعض أهل العلم، عمّن عاصر الشيخ عبدالوهاب هذا أنّه كان غضبان على ولده محمد؛ لكونه لم يرض ان يشتغل بالفقه كأسلافه و أهل جهته، و يتفرس فيه ان يحدث منه أمر، فكان يقول للناس: يا ما ترون من محمد من الشرّ. فقدّر الله ان صار ما صار. و كذلك ابنه سليمان اخو الشيخ محمد كان منافياً له في دعوته و ردّ عليه ردّاً جيداً بالآيات و الآثار، لكون المردود عليه لايقبل سواهما و لايلتفت إلى كلام عالم متقدماً او متأخراً كائناً من كان، غيرالشيخ تقى الدين بن تيمية و تلميذه ابن القيم؛ فانه يرى كلامهما نصّاً لايقبل التأويل، و يصول به على الناس و ان كان كلامهما على غير مايفهم. و سمى الشيخ سليمان رده على اخيه (فصل الخطاب في الردّ على محمد بن عبدالوهاب) و سلّمه الله من شرّه و مكره مع تلك الصولة الهائلة التي أرعبت الأباعد، فانه كان إذا باينه احد و ردّ عليه و لم يقدر على قتله مجاهرة يرسل إليه من يغتاله في فراشه أو في السوق ليلا، لقوله بتكفير من خالفة و استحلاله قتله. و قيل: انّ مجنوناً كان في بلدة و من عادته ان يضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمد ان يعطى سيفاً و يدخل على اخيه الشيخ سليمان و هو في

المسجد وحده، فادخل عليه، فلما رآه الشيخ سليمان خاف منه فرمى المجنون السيف من يده و صار يقول: يا سليمان! لاتخف انك من الامنين، و يكررها مراراً، و لاشك ان هذه من الكرامات. [46]

او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. خبر داد مرا برخی از کسانی که او را دیده اند، از برخی از اهل علم، از کسی که معاصر شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده که او بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سر زند. لذا به مردم می گفت: زود است شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بود و ردیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می دانست که هرگز تأویل نمی پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می کرد، گرچه کلام آن دو بر خلاف آن چیزی باشد که فهمیده می شود. شیخ سلیمان ردیه اش که بر ضد برادرش نوشته بود را (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب) نام نهاد، و خداوند او را از شر و حيله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می پرداخت یا بر او ردیه ای می نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را می فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می دانست. و گفته شده که دیوانه ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هرکه روبرو می شد به صورتش می کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید و از او ترسید در آن هنگام دیوانه شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می نمود. و شکی نیست که این قصه از کرامات او به حساب می آید.

3. ابن عابدین حنفی

ابن عابدین حنفی می نویسد:

مطلب فی اتباع ابن عبدالوهاب، الخوارج فی زماننا. قوله: (و یکفرون اصحاب نبینا (صلی الله علیه وآله وسلم)) علمت ان هذا غیر شرط فی مسمی الخوارج، بل هو بیان لمن خرجوا علی سیدنا علی [ (علیه السلام) ] و إلا فیکفی فیهم اعتقادهم کفر من خرجوا علیه، کما وقع فی زماننا فی اتباع محمد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین، و کانوا ینتحلون مذهب الحنابلة، لکنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون، و استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علمائهم حتی کسر الله شوکتهم و خرب بلادهم و ظفر بهم عساکر المسلمین عام ثلاث و ثلاثین و مائتین و الف. [47]

مطلبی در مورد خوارج زمان ما پیروان محمد بن عبدالوهاب، گفته او در تعریف خوارج: (اصحاب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ما را تکفیر می کنند) دانستی که این (تکفیر اصحاب)، در نامگذاری به خوارج شرط نیست، بلکه خارجی کسی است که بر آقای ما علی [ (علیه السلام) ] خروج کرده است، وگرنه در مورد آنان کافی است اعتقادشان به کفر کسانی که بر او خروج کرده اند، همان گونه که در زمان ما درباره پیروان محمد بن عبدالوهاب اتفاق افتاد، کسانی که از

نجد خروج کرده و بر حرمین غالب شدند و مذهب حنابلة را به خود منتسب نمودند، ولی معتقد بودند که تنها خودشان مسلمانند و هرکس که مخالف اعتقادشان باشد مشرک است، و از این راه کشتن اهل سنت و علمای آنان را مباح دانستند، تا اینکه خداوند شوکت و ابهت آنان را خورد کرده و شهرهای آنان را خراب نمود و در سال 1233 لشکر مسلمانان را بر آنان پیروز گردانید.

4. شیخ احمد صاوی

شیخ احمد صاوی مالکی درباره محمد بن عبدالوهاب در حاشیه خود بر تفسیر جلالین می نویسد:

و قيل: هذه الآية نزلت في الخوارج الذين يحرفون تأويل الكتاب و السنة و يستحلون بذكر دمائم المسلمين و أموالهم، كما هو مشاهد الآن في نظائرهم، و هم فرقة بأرض الحجاز يقال لهم الوهابية يحسبون أنهم على شيء، "ألا إنهم هم الكاذبون \* استحوذ عليهم الشيطان فأنسأهم ذكر الله أولئك حزب الشيطان ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون" نسأل الله الكريم ان يقطع دابرهم. [48]

و گفته شده که این آیات در مورد خوارجی نازل شده که تأویل قرآن و سنت را تحریف نموده و از این طریق خون ها و اموال مسلمانان را حلال شمردند، همان گونه که الآن در نظیر آنان مشاهده می کنیم، و آنان فرقه ای هستند در سرزمین حجاز به نام وهابیت که گمان می کنند کسی هستند، آگاه باشید که آنان همان دروغ گویانند که شیطان بر آنان غلبه کرده و یاد خدا را از یادشان برده و آنها حزب شیطان اند. آگاه باشید که حزب شیطان همان زیان کارانند. از خدای کریم می خواهیم که ریشه آنان را قطع کند.

5. شاه فضل رسول قادری

او درباره وهابیان می گوید:

فقد ورد ضحوة الجمعة سابع شهر المحرم سنة 1221 بحرم الله المحترم و بيت الله المكرم، و جند شياطين النجد إليها قاصدة، على نيات خبيثة، و عزائم فاسدة و الأخبار موحشة غير راشدة، و مافعلوا بالطائف من القتل و النهب و السبى... [49]

ظهر جمعه هفتم محرم سال 1221 وارد حرم محترم خدا و خانه مکرم او شدند، و لشکر شياطين نجد آنجا را با نیت های خبیث و قصدهای فاسد خود هدف گرفتند و خبرهایی از آنجا رسید که همگی را به وحشت می انداخت و خوش نبود، از آنچه که در طائف از کشتن و غارت و اسارت انجام دادند...

6. ابو حامد بن مرزوق

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... و قد ردّ بعض الأئمة الأربعة عليه و على مقلّديه بتأليف كثيرة جيدة. و ممن ردّ عليه من الحنابلة: اخوه سليمان بن عبدالوهاب. و من حنابلة الشام: آل الشطّی و الشيخ عبدالقدومي النابلسی فی رحلته، و كلّها مطبوعة فی ناحيتين: زيارة النبی (صلّى الله عليه وآله وسلّم) و التوسل به و بالصالحين من أمته، و قالوا: أنه مع مقلّديه من الخوارج. و ممن نصّ على هذا: العلامة المحقق السيد محمد امين بن عابدين فی حاشيته: (ردّ المحتار فی الدر المختار) فی باب البغاة، و الشيخ الصاوی المصری فی حاشيته على الجلالين؛ لتكفيره اهل لا إله إلا الله، محمد رسول الله، برأيه. ولا شك انّ التكفير سمة الخوارج و كلّ المبتدعة الذين يكفرون مخالفی رأيهم من اهل القبلة... [50]

... برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلدانش با تألیفات زیاد و کامل ردّ نوشته اند که از جمله آنها از حنابلة: برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، و از حنابلة شام: آل شطّی و شیخ عبدالقدومی نابلسی در رحله اش می باشد، و تمام آنها در دو موضوع به طبع رسیده است؛

یکی زیارت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته اند: او (محمد بن عبدالوهاب) با مقلدانش از خوارج اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب - که وهابیان از خوارج اند - تصریح کرده علامه محقق سید محمد امین بن عابدین در حاشیه (ردّ المختار فی الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب اهل (لا اله الا الله و محمد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)) را به رأی تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر نشانه خوارج و هر بدعت گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می کنند...

7. خلیل احمد سهارنپوری حنفی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... اتباع محمد بن عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین و كانوا ینتحلون مذهب الحنابلة، لكنهم اعتقدوا انهم هم المسلمون و ان من خالف اعتقادهم مشرکون و استباحوا بذلک قتل اهل السنة و قتل علماءهم حتی کسر الله شوکتهم... [51]

... پیروان محمد بن عبدالوهاب که از نجد خروج کرده و بر حرمین غلبه پیدا نمودند کسانی هستند که مذهب حنابله را به خود نسبت دادند، ولی معتقدند که تنها خودشان مسلمانند و هرکسی که مخالف اعتقادشان است مشرک می باشد، و از این طریق کشتن اهل سنت و علمای اسلامی را جایز دانسته اند، تا اینکه خداوند شوکت آنان را خورد کرد...

8. جمیل صدقی زهاوی حنفی

او نیز می گوید:

قاتل الله الوهابية، انّها تتحرّی فی کلّ امر تکفیر المسلمین ممّا یثبت انّ همّها الأكبر هو تکفیرهم لا غیر، فتراها تکفّر من یتوسّل إلى الله تعالی بنبیه و یتستعین باستشفاعه إلى الله تعالی علی قضاء حوائجه، و هی لاتخجل إذ تستعین بدولة الکفر علی قضاء حاجتها التی هی قهر المسلمین و حربهم و شق عصاهم. [52]

خداوند وهابیان را بکشد که در هرکاری شروع به تکفیر مسلمانان می کنند، گویا بزرگ ترین همتشان فقط تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می بینی که افرادی را که به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشان نزد خداوند کمک می گیرند را تکفیر می نماید. آنان خجالت نمی کشند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شدن حاجاتشان کمک می خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می باشد.

9. خواجه حافظ محمد حسن حنفی

او می گوید:

إنّی رأیت فی هذا الزمان اختلافاً کثیراً بین الحنفية و الوهابية فی العقائد، حتی فی الإلهیات و الرسالة و مسائل الشریعة المتعلقة بالعقائد، و انجرّ اختلافهم إلى تکفیر البعض بعضاً، و افرقت الأمة افتراقاً فاحشاً... [53]

من در این زمان اختلاف زیادی بین حنفیه و وهابیت در عقاید حتی در الهیات و رسالت و مسائل شریعت که مربوط به عقاید است می بینم. اختلاف با آنها به حدی رسیده که برخی برخی دیگر را تکفیر کرده و در بین امت جدایی آشکار پیدا شده است...

10. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در ردّ محمد بن عبدالوهاب خطاب به او می گوید:

یابن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانّی انصحک لله ان تکفّر لسانک عن

المسلمین... ولا سبیل لک إلى تکفیر السواد الأعظم من المسلمین و أنت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبة الکفر إلى من شدّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لانه اتبع غير سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَ مَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)، و انما يأكل الذئب من الغنم القاصية. [54]

ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هرکسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری...

و تو نمی توانی و حق نداری عموم مسلمانان را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می رود می بریم و او را به دوزخ داخل می کنیم و سرانجام بدی است). و همانا گرگ گوسفند و امانده را می خورد.

11. سید ابراهیم راوی رفاعی حنفی عراقی

او در ردّ وهابیان می گوید:

... و ممّا یوجب الأسف انهم و من خالفهم من أهل البلاد الإسلامية علی طرفی نقیض، و قد ارتكبوا فی غزواتهم المسلمین منکرات عظيمة من قتل الأنفس و سلب الأموال حتی قتلوا الأطفال، و یقولون عند ذلك: هولاء کفار و (وَ لَا یَلِدُوا إِلَّا فَاَجِرًا کَفَّارًا). و قد اشتهر عنهم انهم یکفرون من عداهم من المسلمین الذین ینصدق علیهم قوله: (أمرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا ان لا إله إلاّ الله و انّ محمداً عبده و رسوله و یقیموا الصلاة و یؤتوا الزکاة، فإذا فعلوا ذلك عصموا منی دماؤهم و اموالهم إلاّ بحق الإسلام، و حسابهم علی الله).

رواه البخاری، و کذا مسلم إلاّ قوله: إلاّ بحق الإسلام.

و روی الطبرانی عن أنس: (أمرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا إله إلاّ الله)...

و من اعظم ما ارتكبه عند احتلالهم الطائف، الفعلة التي فعلوها بأهل تلك البلدة التي اهتز لها العالم الإسلامي من قتلهم المئات من المسلمین و فیهم عدد من علماء الدین، کالسید عبدالله الزواوی مفتی الشافعية بمكة المكرمة، و الشیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مكة و الشیخ جعفر الشیبی و غیرهم، ذبحوهم بعد ما امنوهم عند ابواب بیوتهم. و قد قيل انه لم یکن مع المهاجمین أحد من العرفاء و الأمراء. و امّا ما فعلوه من النهب و السلب و تعذیب کثیر من الرجال لإظهار مخبثات الأموال، فحدّث عنه و لاجرح. ولو ارضی ابن سعود لهم العنان لعاثوا ببقیة القرى و البلدان... [55]

... و از جمله اموری که مایه تأسف است اینکه وهابیان و مخالفانشان از اهل کشورهای اسلامی در دو طرف نقیض قرار دارند. وهابیان کسانی هستند که در جنگ هایشان با مسلمانان منکرات بزرگی از قبیل کشتن مردم و غارت اموال و حتی کشتن اطفال را انجام دادند. آنان هنگام ارتکاب این اعمال می گویند: اینان کافرند و نیز فرزندانشان که به دنیا می آید کافرند. از آنها مشهور است که غیر از خودشان از مسلمانان را تکفیر می کنند، مسلمانانی که درباره آنها پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (من مأمورم با مردم بجنگم تا به وحدانیت خدا شهادت داده و معتقد به رسالت و عبودیت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) شوند و نماز به پا داشته و زکات بپردازند، و چون چنین کردند از جانب من خونها و اموالشان مگر در راه حق و اسلام، مصون است و حسابشان بر خداوند می باشد). این روایت را بخاری نقل کرده و نیز مسلم آن را بدون جمله (الاّ بحق الإسلام) آورده است. و نیز طبرانی از انس نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (من مأمورم تا با مردم به جهت گفتن لا اله

الّا الله بجنگم)... آنان از بزرگ ترین کاری که هنگام اشغال شهر طائف انجام دادند، جنایتی که عالم اسلام را به لرزه درآورد، و آن کشتن صدها نفر از مسلمانان بود که در بین آنها تعدادی از علمای دین همچون سید عبدالله زواوی مفتی شافعی ها در مکه مکرمه و شیخ عبدالله ابوالخیر قاضی مکه و شیخ جعفر شیبی و دیگران بودند. وهابیان بعد از آنکه آنان را جلو درب خانه هایشان امان دادند، همگی را سربریدند. و گفته شده که همراه مهاجمان هیچ یک از بزرگان قبائل و امیران نبود. و اما آنچه از غارت و دزدی و آزار بسیاری از مردم انجام دادند تا از آنها نسبت به اموال مخفی شده اعتراف بگیرند، هرچه می خواهی بگو و بر تو حرجی نیست. و اگر ابن سعود جلوی آنها را نگرفته بود بقیه شهرها و قریه ها را نیز غارت و قتل عام می کردند...

12. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... و كان في أول أمره مولعاً بمطالعة أخبار من ادعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسي و طلحة الأسدي و اضرابهم، فكان يضم في نفسه دعوى النبوة، و لو امكنه اظهار هذه الدعوى لأظهرها. و إذا تبعه أحد و كان قد حجّ حجة الإسلام يقول له: حجّ ثانياً فإنّ حجّك الأولى فعلتها و أنت مشرك فلا تقبل، ولا تسقط عنك الفرض. و إذا أراد أحد أن يدخل في دينه يقول له بعد الاتيان بالشهادتين: اشهد على نفسك أنك كنت كافراً و اشهد على والديك أنّهما ماتا كافرين، و اشهد على فلان و فلان - و يسمى له جماعة من اكابر العلماء الماضين - أنّهم كانوا كافراً، فإن شهدوا قيلهم و إلّا امر يقتلهم. و كان يصرح بتكفير الأمة من منذ ستمائة سنة. و كان يكفر كل من لا يتبعه و ان كان من اتقى المتقين، فيسميهم مشركين و يستحلّ دماءهم و اموالهم، و يثبت الإيمان لمن اتبعه و ان كان من افسق الفاسقين، و كان ينتقص النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كثيراً بعبارات مختلفة و يزعم أنّ قصده المحافظة على التوحيد. [56]

... او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاج، اسود عنسی، طلحه اسدی و امثال آنها داشت. لذا در ذهنش ادعای نبوت را می پروراند و اگر می توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می داشت و هرگاه کسی پیرو او می شد در حالی که حج واجب را انجام داده بود به او می گفت: دوباره حج به جای آور؛ چرا که حج اول را که انجام دادی در حال شرک بودی، لذا قبول نمی باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسی می خواست وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می گفت: بر خودت گواهی بده که قبلاً کافر بودی و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیا رفته اند. و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می کرد. و اگر او چنین گواهی می داد او را می پذیرفت وگرنه دستور می داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی کرد تکفیر می نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می آمد و آنها را مشرک می نامید و خون ها و اموالشان را مباح می کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می دانست که از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می آمدند. او در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نقص وارد می کرد و گمان می کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.

13. شیخ عبدالمتعال صعیدی مصری

او درباره وهابیان می گوید:

ولا شك انّ الدعوة الوهابية تخرج بهذا على سماحة الإسلام؛ لانّ الدعوة الاسلامية سليمة محضة و لا تلجأ إلى القتال إلّا عند الضرورة... و إذا كان الإسلام قد عامل مخالفيه هذه المعاملة السمحة و هم يكفرون به كفرة صريحاً، فإنّه

كان على الدعوة الوهابية ان تعامل مخالفيها بمثل ما عامل الإسلام به مخالفيه، و هم ليسوا في الكفر مثلهم قطعاً؛ لأنهم يؤمنون بالله و رسوله و ان كانوا مع هذا يدعون الموتى و يستغيثون بهم و يسألونهم قضاء الحاجات و تفريج الكربات؛ لانّ هذا لو سلّم أنّه شرك فانه لا يبلغ شرك من لا يؤمن بالله و رسوله...[57]

شکی نیست که دعوت وهابیت با این خشونتی که دارد از تسامح اسلام خارج است؛ زیرا دعوت اسلامی مسالمت جویانه صرف می باشد و هرگز به جنگ به جز هنگام ضرورت پناه نمی برد... و اگر اسلام با مخالفانش که کفر صریح دارند این گونه با سازش معامله می کند، پس وظیفه دعوت وهابیان است که با مخالفینشان این گونه رفتار کنند، در حالی که آنان به طور قطع مثل کافرانی نیستند که کفرشان علنی است؛ زیرا آنان به خدا و رسولش ایمان دارند، گرچه همراه با این اعتقاد مردگان را صدا زده و از آنها کمک می خواهند و از آنها تقاضا می کنند تا در قضا حاجات و برطرف شدن گرفتاری ها به آنان کمک کنند؛ زیرا بر فرض که این کارها شرک باشد، ولی به حدّ شرک کسانی نمی رسد که به خدا و رسولش ایمان ندارند...

- [1] . . [2]. [3].341 . [4].51 1 . [5].78 . [6].105 . [7].51 10 . [8].59 2 .  
 . [9].51 10 . [10].79 1 . [11].31 10 . [12].78 . [13].63 10 . [14].43 . [15].64 .  
 . [16].86 77 75 64 12 10 . [17].25 . [18].8 . [19].63 1 . [20].355 10 . [21].53 .  
 . [22].291 9 86 10 . [23].119 118 117 8 114 113 10 238 2 9 . [24].77 2 . [25].  
 . [26].54 . [27].113 10 . [28].113 10 . [29].57 8 . [30].193 10 . [31].117 1 . [32].120 .  
 . [33].160 . [34].234 . [35].549 2 . [36].552 . [37].746 2 . [38].7123 . [39].626 15  
 . [40].32 13 . [41].308 307 3 . [42]. . [43].262 4 . [44].236 1 . [45].67 .  
 . [46].77 . [47].275 . [48].262 4 . [49].308 307 3 . [50].2 . [51].1 .  
 . [52].99 . [53].73 . [54].5 . [55].260 2 . [56].4 2 . [57].4140 .44